

باواک اوباما، کدام سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا را تغییر داد؟

نویسنده: مجتبی غفوری*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۴/۲۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۶/۱۷

۸۵

چکیده

نظم جدید حاکم بر خاورمیانه مورد نظر آمریکا، مبتنی بر ایجاد توازن قوا و جلوگیری از ایجاد یک ابرقدرت منطقه‌ای است. به عبارت دیگر، آمریکا در تلاش است تا با کمک قدرت‌های منطقه به طور موازی از قدرت گرفتن بیش از حد یکی و تضعیف دیگری جلوگیری نماید و از این طریق اهداف سیاسی، اقتصادی و امنیتی خود را در این منطقه دنبال کند. از این روست که برخلاف گذشته گاه‌ها نسبت به سیاست‌های هم‌پیمانان گذشته خود مانند کشورهای عربی منطقه به‌خصوص عربستان و حتی اسرائیل مواضع انتقادی دارد. در این مسیر آمریکا تلاش دارد تا از درگیر شدن در یک جنگ تازه، که هزینه‌های سیاسی و اقتصادی جدیدی به این کشور تحمیل می‌کند، خودداری نماید. اوباما سیاست‌های جدید خویش را برای پیشبرد منافع راهبردی آمریکا در این منطقه بیشتر مبتنی بر ابزارهای قدرت نرم، استفاده از قدرت هوشمند و سازوکارهای دیپلماتیک قرار داده است تا از این مجرا هم از هزینه‌های ناشی از تعقیب منافع خود در خاورمیانه بکاهد و هم دستاوردهای سیاسی، اقتصادی و امنیتی خود را افزایش دهد. از این حیث، آمریکا نگاهی منفی نسبت به افراطی‌گرایی در منطقه پیدا کرده است و سعی در ایجاد اجماع منطقه‌ای برای تضعیف نیروهای رادیکال فعال غیرقابل کنترل در خاورمیانه دارد و با اعلام تلاش در جهت دموکراسی‌سازی مورد نظر خود در منطقه، به سمت تضعیف حکومت‌های به اصطلاح غیردموکرات، دیکتاتور و غیرطرفدار غرب منطقه می‌رود تا از این طریق نظم مورد نظر خود را در منطقه گسترش دهد و به کنترل و مدیریت معادلات قدرت در خاورمیانه بپردازد.

واژگان کلیدی: خاورمیانه، آمریکا، خاورمیانه جدید، قدرت منطقه‌ای، معادلات قدرت

* دانش آموخته کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای در دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه

فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: آمریکاشناسی-اسرائیل‌شناسی، سال هفدهم، شماره دوم، بهار ۱۳۹۵، صص ۱۱۱-۸۵.

بعد از روی کار آمدن اوباما به‌عنوان رییس‌جمهور آمریکا نشانه‌های زیادی دال بر تغییر در سیاست خاورمیانه آمریکا مشاهده شده است. اوباما در سخنرانی‌های بسیاری بر نگاه متفاوت خود به منطقه خاورمیانه نسبت به سیاست خاورمیانه‌ای جرج بوش اشاره کرده و اولویت‌های متفاوتی را نسبت به آنچه جرج بوش در منطقه خاورمیانه به‌دنبال آن بود، اتخاذ کرده است. «ما تا به حال برای تغییر سیاست خارجی خودمان در پی دهه‌ای که با دو جنگ پرهزینه تعریف می‌شود، کارهای زیادی انجام داده‌ایم. ما پس از سال‌ها جنگ در عراق صدهزار از نیروهای آمریکایی را خارج کرده و به ماموریت رزمی خود در آن کشور پایان داده‌ایم. در افغانستان ما تعرض طالبان را درهم شکسته‌ایم و در این ماه ژوئیه بازگرداندن سربازان خود را به میهن آغاز خواهیم کرد و به انتقال مسئولیت تحت هدایت افغان‌ها ادامه خواهیم داد و بعد از سال‌ها جنگ بر ضد القاعده و وابستگان آن، ما با کشتن اسامه بن لادن رهبر گروه، ضربه عظیمی به آن وارد ساخته‌ایم.» (اوباما، ۲۰۱۱)

سیاست هنجارسازی آمریکا که درصدد تغییر فرهنگ‌ها، باورها و ارزش‌های حاکم بر خاورمیانه بوده نیز از اهداف ابزارهای قدرت نرم آمریکا برای مدیریت و کنترل افکار عمومی خاورمیانه بوده است. در این مسیر آمریکا با تعارض ارزش‌های اسلامی و ایدئولوژیک از یک سو و ارزش‌های دموکراتیک روبه‌رو بوده است. سیاست‌گزاران آمریکایی برای حل این رابطه تعارض‌گونه، یک راهبرد دووجهی برگزیده‌اند. یک وجه این راهبرد که از جنبه کوتاه‌مدت برخوردار است، غلبه بر مشکلات از طریق پذیرش اسلامی و گروه‌های اسلام‌گرا و درگیرسازی این گروه‌ها در سیر تغییر ساختار سیاسی است. مانند مورد افغانستان و عراق، وجه دیگر این راهبرد را که بلندمدت و زیربنایی است تلاش برای بازسازی زیرساخت‌های فرهنگی - اجتماعی کشورهای منطقه تشکیل می‌دهد تا با دگرگونی خصایص فرهنگی، ایدئولوژیک جوامع و در نتیجه نهادینه شدن هنجارهای دموکراتیک، شالوده‌های فرهنگی و ارزشی لازم برای دگرگون‌سازی ساختارهای سیاسی فراهم شود. براساس وجه دوم راهبرد آمریکا، از آنجا که «منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا به‌طور خاص و جهان اسلام به‌طور عام با باورها و ارزش‌های دینی و الهی گره خورده‌اند و این امر با فرهنگ جهان سکولار- لیبرالیسم در تعارض و تقابل است، تغییر و تعدیل در نظام باورها، گفتارها و رفتارهای جوامع

مسلمان مستلزم عملیات پیش‌دستانه و تغییر رژیم در بطن خود اسلام است.» (حسینی، ۱۳۸۳)

البته بعضی نیز معتقدند آمریکا در اغلب اوقات برای منافع خود از جمله تضمین جریان مداوم نفت، کنترل اتحاد شوروی، ممانعت از قدرت‌گیری ایران و عراق، کنترل منازعه اعراب - اسرائیل و مقابله با کمونیسم در مناطق مختلف با حفظ پایگاه‌های نظامی خود از دخالت در امور داخلی کشور (استقرار دموکراسی) اجتناب ورزیده است. ما با برخورد دوگانه خود در زمینه گسترش دموکراسی و خودداری از مهیا ساختن مسیر دموکراسی در بسیاری از روابط مهم خود با برخی از کشورها، فرصت کمک به آنها را برای برقراری دموکراسی و حرکت به سوی صلح، ثبات و رفاه از دست دادیم، نه به نفع ماست و نه به نفع مسلمانان که آمریکا سیاست تبعیض‌آمیز در زمینه گسترش دموکراسی را تداوم بخشد. بنابراین سیاست آمریکا از این پس، حمایت از جنبش‌های دموکراتیک در کشورهای خاورمیانه خواهد بود. (Schmit, 2009)

آنچه تصمیم‌گیرندگان آمریکایی را به دگرگون‌سازی بافت فرهنگی و ارزشی جوامع خاورمیانه برانگیخته است، نگرانی از قدرتیابی اسلام‌گرایانی است که تمایلات به‌شدت ضدغربی دارند. به‌عبارت دیگر، ایجاد فضای دموکراتیک، فرصت لازم را برای درگیری فعال گروه‌های اسلامی در رقابت بر سر قدرت فراهم کرده است و با توجه به فضای ایدئولوژیک و مذهبی حاکم بر جوامع منطقه احتمال موفقیت آنها نیز وجود دارد. یکی از دلایلی که آمریکا در گذشته به استقرار دموکراسی در کشورهای خاورمیانه توجه نشان نداده و آن را کاملاً خارج از دستور کار سیاست‌گذاری خارجی و امنیتی قرار داده بود، همین نگرانی‌ها بوده است. امروزه این دل‌مشغولی وجود دارد که تلاش برای حل مشکل جوامع خاورمیانه خود به شکل بزرگ‌تری یعنی به قدرت رسیدن اسلام‌گرایان ضدغرب منجر شود. در واقع، آمریکا با یک وضعیت پارادوکسیکال روبه‌رو است. سیاست اصلاحات دموکراتیک ممکن است به قدرتیابی نیروهای اسلامی منتهی شود و مقابله با این نیروها به جریان اصلاحات مورد نظر آمریکا لطمه وارد می‌کند؛ چرا که محدودسازی و سرکوب آنها با اهداف بلندمدت دموکراسی‌سازی و آزادسازی جوامع منطقه در تضاد است. (حسینی، ۱۳۸۳)

سیاست منطقه‌ای آمریکا از دور دوم ریاست جمهوری بوش از پذیرش استدلال فوق، حکایت می‌کند. بدین معنا که می‌توان سیاست خارجی آمریکا را در قالب صورت‌بندی «قدرت نرم‌افزاری +

قدرت سخت‌افزاری» تعریف کرد. برخلاف دوره اول که این صورت‌بندی کاملاً معکوس بود: «قدرت سخت‌افزاری + قدرت نرم‌افزاری». البته این به معنای آن نیست که قدرت سخت و کنش راهبردی مبتنی بر آن در دستور کار سیاست‌گذاری خارجی آمریکا قرار ندارد، بلکه اشاره به آن می‌کند که در شرایط کنونی قدرت نرم‌افزاری و سیاست مبتنی بر آن، نقطه شروع تصمیم‌گیری‌های دولت آمریکا محسوب می‌شود. سیاست هنجارسازی این کشور در قالب دموکراسی‌سازی و حقوق بشرگرایی نیز در همین چارچوب قابل درک است که در ادامه به آن پرداخته می‌شود. گسترش دموکراسی و حقوق بشر که در دوران جنگ سرد جزو منافع فرعی و غیرمهم محسوب می‌شد، در دوران پس از جنگ سرد در زمره منافع مهم قرار گرفت و پس از ۱۱ سپتامبر به منافع حیاتی تبدیل شد. (سلیمانی پورلک، ۱۳۸۹)

طرح خاورمیانه بزرگ

پس از جنگ جهانی دوم، آمریکا به تدریج جایگزین دو قدرت استعماری فرانسه و انگلیس در منطقه خاورمیانه شد. در دهه ۷۰ میلادی پس از خروج کامل بریتانیا از خلیج فارس، آمریکا بازیگر اصلی خارجی در خلیج فارس شد. راهبرد آمریکا تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران بر «دو ستون» نظامی ایران و مالی عربستان استوار بود. این راهبرد از سوی دولت ریچارد نیکسون رئیس‌جمهور اسبق آمریکا مطرح شد. براساس این سیاست، دولت‌های ایران و عربستان به‌عنوان دو ستون اصلی برنامه‌های آمریکا وظیفه حراست و پر کردن خلاء قدرت در خلیج فارس را عهده‌دار شدند. با سقوط شاه ایران، آمریکا مجبور شد برای جلوگیری از نفوذ انقلاب اسلامی بیش از پیش در مسائل خاورمیانه - به‌عنوان مهم‌ترین منبع انرژی جهان - درگیر شود. (صفوی، آذر ۹۲)

بی‌شک سیاست‌های دو بلوک شرق و غرب، به رهبری آمریکا و شوروی، به‌ویژه در اواخر جنگ سرد، در خاورمیانه ناشی از تعقیب راهبرد حفظ وضع موجود بود. تلاش برای حفظ وضع موجود در خاورمیانه، به‌رغم تضادهای منافع هر دو بلوک در قبال مسائل موجود در خاورمیانه، تعقیب نشد. عاملی که در رفتار دو کشور به‌ویژه در قبال جنگ عراق و ایران و اجماع دو ابرقدرت درباره

نحوه برخورد با آن و اتمام جنگ کاملاً مشهود است. (ولایتی، ۱۳۷۶) از طرفی، هر زمان ایالات متحده آمریکا در اثر غافل‌گیری امنیت خویش را در مخاطره یافته و احساس کرده که دیگر نمی‌تواند بر مطلق بودن و بی‌بدیل بودن آن اعتماد و اتکا نماید، رویکرد آفندی و تهاجمی، یک‌جانبه‌گرایی، عملیات پیش‌دستانه و طرح تغییر رژیم‌ها و سیطره مطلق و بی‌مانند نظامی را اساس تمامی سیاست‌های خویش قرار داده است. (Gaddis, 2004: 10)

در ژوئن ۲۰۰۴، ایالات متحده به‌طور رسمی طرحی را تحت عنوان «بتکار خاورمیانه بزرگ و شمال آفریقا» در اجلاس هشت کشور صنعتی جهان مطرح ساخت. اجلاس گروه هشت و فرمولاسیون این یادداشت‌ها نشان‌دهنده آغاز به کار طرح ایالات متحده برای تغییر خاورمیانه بود. (کوانگی، ۱۳۸۷)

سیاست‌های خاورمیانه‌ای آمریکا تا مدت‌ها معطوف به حمایت و پشتیبانی از حکومت‌های اقتدارگرا اما هم‌پیمان و حافظ منافع واشنگتن در منطقه بود. حفظ ثبات، به‌عنوان محور اصلی این رویکرد، شاکله کلی سیاست‌های خاورمیانه‌ای آمریکا را تشکیل می‌داد. با تقویت و تحرک بیشتر گرایش‌های ضدآمریکایی و وقوع حملات ۱۱ سپتامبر در خاک آمریکا، سیاستمداران کاخ سفید به سمت اتخاذ رویکرد امنیتی به‌جای حفظ ثبات در منطقه تغییر جهت دادند. به گفته جان گدیس، پس از ۱۱ سپتامبر آمریکا خود را در «جهانی که به ناگهان خطرناک‌تر شده» یافت. (Gaddis, 2004: 10-15)

ایالات متحده پس از ناکام ماندن طرح خاورمیانه بزرگ و مواجهه با واقعیات موجود اجتماعی، سیاسی و فرهنگی در سطح منطقه، و پس از افزایش ناآرامی‌ها و تداوم بی‌ثباتی در عراق و پس از پایان جنگ اسرائیل و حزب‌الله و اسرائیل و حماس، بار دیگر به دنبال بازتعریف رویکرد خود به خاورمیانه است. این موضوع با ورود باراک اوباما، به‌عنوان چهل و چهارمین رئیس‌جمهور آمریکا به کاخ سفید با شعار تغییر، انتظاراتی به‌وجود آورده است. (واعظی، ۱۳۸۸)

سیاست‌های اوباما و خاورمیانه جدید

به‌طور کلی اوباما مبارزه با تروریسم، متوقف ساختن گسترش سلاح‌های هسته‌ای، ایمن ساختن جریان آزاد تجارت و محافظت از امنیت منطقه، دفاع از امنیت اسرائیل و پیگیری صلح اعراب و اسرائیل را از اولویت‌های جدید سیاست خارجی خود ذکر کرده است. (اوباما، ۲۰۱۱)

◆ فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: آمریکاشناسی. اسرائیل‌شناسی، سال هفدهم، شماره دوم، بهار ۱۳۹۵

موفقیت دولت اواما در خروج کم‌هزینه از عراق و آرام کردن اوضاع افغانستان بدون جلب مشارکت ایران در این زمینه مشکل به‌نظر می‌رسد و این دو موضوع می‌تواند زمینه‌ساز رایزنی‌ها میان ایران و دولت اواما باشد. از طرفی موضوع هسته‌ای ایران همچنان در کانون مناقشه ایالات متحده با جمهوری اسلامی قرار دارد. (واعظی، ۱۳۸۸)

دولت اواما با کاهش فشار و انتقاد از متحدین سنتی خود در منطقه در ارتباط با حقوق بشر و دموکراسی و تحمل انتقادات داخلی مبنی بر نادیده گرفتن وضعیت داخلی غیردموکراتیک کشورهای عربی، سعی دارد حداقل در کوتاه‌مدت با مشارکت کشورهای تاثیرگذار عرب به‌ویژه عربستان و مصر، در حل و فصل اولویت‌های خود در عراق، فلسطین و پرونده هسته‌ای ایران و همچنین موضوع افراط‌گرایی و تروریسم پشتیبانی این کشورها را کسب کند. رویکرد اواما به‌ویژه در مورد مصر کاملاً با رویکرد سرد بوش متفاوت است. وی نطق معروف خود خطاب به جهان اسلام را در قاهره ایراد کرد و حداقل طی یک سال اول حکومت خود در مورد اوضاع سیاسی داخلی نابسامان مصر سکوت کرد. اواما برخلاف جرج بوش از همان روزهای نخست ورود به کاخ سفید با تعیین میچل به‌عنوان نماینده ویژه در خاورمیانه، موضوع صلح اعراب و اسرائیل را در کانون توجهات سیاست خاورمیانه‌ای خود قرار داد. به‌نظر می‌رسد او این نکته را دریافته است که برای حل مشکلات آمریکا در خاورمیانه باید بیشتر از بوش به این گفته گلایه‌آمیز اعراب اهمیت دهد که برای آرامش در خاورمیانه آمریکا باید روند صلح اعراب و اسرائیل را با جدیت از سر بگیرد. (واعظی، ۱۳۸۸)

اولین واقعیت نوین منطقه‌ای در سال‌های اخیر در عرصه خاورمیانه، ظهور عراق تحت تسلط اکراد و شیعیان است که ناکامی راهبردهای آمریکا را نیز به همراه داشته است. به‌رغم اهداف اولیه آمریکا در عراق مبنی بر ایجاد یک دولت الگو با نفوذ و قدرت شیعیان سکولار - لیبرال از جمله افرادی چون ایاد علاوی، پیروزی شیعیان اسلام‌گرا در رقابت قدرت و همچنین تداوم ناامنی‌ها و در نتیجه افزایش هزینه‌های مادی و انسانی آمریکا، شرایط جدیدی را در این کشور رقم زد. برای چندین دهه، سیاست آمریکا در خلیج فارس سعی ایجاد توازن بین ایران و عراق بود. در ابتدای حمله آمریکا به عراق، پیش‌بینی آمریکایی‌ها این بود که رقابت بین عراق و شیعیان ایران بسیار عمیق‌تر از رقابت فرقه‌ای شیعیان و سنی‌های عراق شود. اما تحولات عراق از سال ۲۰۰۳ به بعد خلاف آن را نشان می‌دهد. افزایش تنش‌های فرقه‌ای در عراق، حداقل

در سال‌های اولیه پس از اشغال به تدریج حس ملی‌گرایی را کاهش و هویت فرقه‌ای را تقویت کرده است. حذف رژیم صدام حسین و ناکامی در ایجاد ثبات سیاسی و نظامی در عراق فرصت جدیدی را برای ایران در سطح منطقه ایجاد کرده است. (Bahgat, 2007: 14)

موضوع فلسطین از مباحث محوری در سیاست خارجی اوپاما بوده است. اوپاما تلاش کرده است با ملحوظ کردن خواسته‌های اسرائیل راه حلی برای کشمکش فلسطینی‌ها و اسرائیل پیدا کند. وی با تبیین رویکرد جدید خود نسبت به موضوع صلح اعراب و اسرائیل بیان می‌کند: «افق جدیدی برای از سرگیری مذاکرات صلح میان اسرائیلی‌ها و فلسطینیان گشوده شده است و ما بررسی کرده‌ایم که چگونه آمریکا به‌عنوان دوست صمیمی اسرائیل و یکی از حامیان فلسطین می‌تواند با سازمان ملل و دیگر سازمان‌های چندجانبه همکاری کند تا این روند را رو به جلو سوق دهیم.» (اوپاما، ۲۰۱۴) از طرفی دیگر، «ده‌ها سال است که کشمکش بین اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها سایه‌ای بر تاریخ منطقه افکنده است. این برای اسرائیلی‌ها، به این معنی است که دایم با هراس از دست دادن فرزندانشان در انفجار یک اتوبوس یا توسط موشک‌هایی که به‌سوی خانه‌هایشان پرتاب می‌شوند، و نیز با رنج از علم به اینکه کودکان دیگری در منطقه تنفر از آنان را می‌آموزند، زندگی می‌کنند. فلسطینی‌ها از تحقیر و اشغال سرزمین‌شان رنج برده‌اند. افزوده بر این، این منازعه آسیب‌های بزرگ‌تری به منطقه خاورمیانه وارد کرده است؛ چرا که مانع مشارکت‌هایی که موجب امنیت و کامکاری بیشتر و توانمندی مردم عادی می‌شود در مورد اسرائیل، دوستی ما با این کشور ریشه عمیقی در تاریخ و ارزش‌های مشترک دارد. تعهد ما به امنیت اسرائیل تزلزل‌ناپذیر است و ما در برابر تلاش‌ها برای منزوی ساختن این رژیم اشغالگر که به منظور انتقاد از آن در مجامع بین‌المللی صورت می‌گیرد، خواهیم ایستاد، اما به‌طور مشخص به دلیل دوستی‌مان، مهم است که حقیقت را بیان کنیم: وضعیت موجود قابل دوام نیست و اسرائیل نیز باید با شجاعت برای پیشبرد صلحی پایدار تلاش کند.» (اوپاما، ۲۰۱۱)

تأثیرات منطقه‌ای بیداری اسلامی بر راهبرد خاورمیانه‌ای آمریکا

در سطح منطقه‌ای، بیداری اسلامی بیش از هر زمان دیگری موازنه قدرت در خاورمیانه را دستخوش تغییر و دگرگونی کرده است. در حالی که تضعیف ایران به‌عنوان اصلی‌ترین قدرت در

محور سازش مورد توجه آمریکا و متحدان منطقه‌ای آن بود، بیداری اسلامی بسیاری از کشورهای محور سازش را با چالش‌های جدید داخلی مواجه نموده و از توان آنها برای افزایش فشار بر محور مقاومت کاسته است؛ هرچند این تحولات به صفتبندی میان کشورهای منطقه دامن زده است. (دهقانی فیروز آبادی، ۱۳۹۱: ۱۷۷ - ۱۶۸)

خاورمیانه در دوران پیش از تحولات بیداری اسلامی، به دو محور سازش و مقاومت، نه‌تنها در موضوع مناقشه رژیم اسراییل و فلسطین، بلکه تقریباً در تمامی مسائل تقسیم شده بود. ایران به‌عنوان کشوری کانونی در اتحاد با سوریه، حزب‌الله لبنان، گروه حماس و در پاره‌ای موارد با عراق محور مقاومت را تشکیل می‌داد. در محور سازش با رژیم صهیونیستی نیز کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس، اردن و مصر در اتحاد با آمریکا بودند. اسراییل، عربستان سعودی و مصر نیز مراکز اصلی قدرت در محور سازش به‌شمار می‌رفتند. ترکیه نیز به‌عنوان کشوری بین‌منطقه‌ای تلاش داشت سیاست خود را در راستای حفظ تعادل در روابط با هر دو محور حفظ نماید. البته با افزایش تنش میان سیاستمداران اسلام‌گرا و رژیم صهیونیستی، رابطه ترکیه با کشورهای محور مقاومت از جمله ایران قابل توجه و رو به رشد بود. سیاست آمریکا در این دوران افزایش فشارها بر جمهوری اسلامی و انزوای بیشتر این کشور در خاورمیانه و تضعیف متحدان آن بود؛ موضوعی که از راه‌های مختلفی همچون راه‌های اقتصادی و به بهانه‌های گوناگونی مثل برنامه هسته‌ای، حقوق بشر، حمایت از تروریسم و ... تعقیب می‌شد. نقش سایر قدرت‌های فرامنطقه‌ای، از جمله چین و روسیه، تا پیش از تحولات بیداری اسلامی را می‌توان نقشی حاشیه‌ای و حمایتی نیم‌بند از سیاست‌های کشورهای محور مقاومت دانست. (دهقانی فیروز آبادی، ۱۳۹۱: ۱۷۲)

طرح خاورمیانه با نگرانی‌ها، تردیدها و انتقاداتی نیز همراه بوده است. در واقع، برخی از تحلیل‌گران سیاست‌های اعمالی قدرت‌های بزرگ به‌ویژه آمریکا در خاورمیانه را مغایر با اهداف اعلامی در طرح خاورمیانه بزرگ می‌دانند و معتقدند که در صورت استمرار برنامه‌های طرح خاورمیانه بزرگ نه‌تنها اهداف تعیین شده حاصل نمی‌شود، بلکه اوضاع منطقه به‌مراتب وخیم‌تر و بی‌ثبات‌تر می‌گردد. عده‌ای دیگر از صاحب‌نظران بر این باورند که در خوش‌بینانه‌ترین حالت، طرح خاورمیانه بزرگ به گفتگو میان دولت‌ها محدود خواهد شد. (Sharp, 2006: 2)

سیاست‌های آمریکا بعد از بیداری اسلامی

برخلاف مواضع متناقض آمریکایی در اوایل خیزش‌های اسلامی، در ادامه اوباما سعی کرد رویکرد ظاهراً روشنی نسبت به این انقلاب‌ها ارایه دهد. «داستان این انقلاب و انقلاب‌های دیگری که در پی آن روی داد، نمی‌بایست مایه شگفتی شده باشد. کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا استقلال خود را مدتها پیش به دست آوردند، اما در بسیاری از نقاط مردم به استقلال نرسیدند. در بسیاری از کشورها قدرت در دست افراد معدودی متمرکز بوده است. در بسیاری از کشورها شهروندی مانند آن فروشنده جوان جایی نداشت که به آن روی آورد؛ دستگاه قضایی درستکاری نبود که درد دل او را گوش کند، هیچ رسانه مستقلی صدای او را بازتاب نمی‌داد؛ هیچ حزب صاحب اعتباری نظرات او را نمایندگی نمی‌کرد؛ هیچ انتخابات آزاد و عادلانه‌ای برگزار نمی‌شد تا او بتواند رهبر خود را انتخاب کند.» (اوباما، ۲۰۱۱)

آمریکا در مسیر ایجاد تغییرات بنیادین در ساختار سیاسی کشورهای خاورمیانه، با مشکل قدرت‌یابی نیروهای اسلامی روبه‌رو است. رهبران آمریکا در واکنش به این سناریوی احتمالی، رویکردی دوجبهی در برابر فعالان اسلام‌گرا در پیش گرفته‌اند که براساس آن بین اسلام‌گرایان اصلاح‌طلب و مدرن که از اصلاحات مبتنی بر ارزش‌های دموکراتیک حمایت می‌کنند و اسلام‌گرایان افراطی و تندرو که مخالف اصلاحات دموکراتیک هستند و بر بهره‌گیری از خشونت برای دستیابی به اهداف ضددموکراتیک خود پافشاری می‌کنند، تفکیک قائل می‌شوند. (سلیمانی پورلک، ۱۳۸۹)

سیاست آمریکا در منطقه خاورمیانه پس از انقلاب‌های عربی تاثیرگذاری بر معادلات قدرت در منطقه و پی‌گیری سیاست سنتی خود یعنی حفظ توازن قوا در منطقه برای منافع و امنیت ملی خود بوده است. جنبه دیگر از راهبرد آمریکا پس از حوادث یازده سپتامبر، تغییر رژیم‌های محور شرارت از طریق قدرت نرم بوده است. رهبران آمریکا معتقدند با ترویج دموکراسی در خاورمیانه و ارایه یک الگوی مناسب از یک نظام سیاسی و اقتصادی مطلوب برای حل مشکلات مردم منطقه می‌توان به تدریج زمینه را برای تغییر رژیم‌های مستبد که با آمریکا روابط دوستانه ندارند، فراهم کرد. البته آمریکایی‌ها بر این نکته تاکید می‌کنند که استفاده از ابزارهای نرم در صورتی هدف‌های راهبردی این کشور را محقق خواهد کرد که در نهایت به تغییر رژیم‌های مورد نظر در خاورمیانه

بیانجامد. وقوع انقلاب‌های عربی در خاورمیانه در آغاز با توجه به ایجاد صف‌آرایی جدید میان بازیگران منطقه‌ای چون ایران، ترکیه، عربستان و اسرائیل با هدف هدایت تحولات جهان عرب در جهت منافع خود در خاورمیانه و بازیگران فرامنطقه‌ای چون روسیه، چین، آمریکا و اتحادیه اروپا با هدف مدیریت تحولات جهان عرب در جهت تغییر معادله قدرت در خاورمیانه به نفع خود به صورتی بود که می‌توانست توازن قوا را به ضرر منافع آمریکا در منطقه تغییر دهد. به دلیل آنکه وقوع انقلاب‌های عربی که عمدتاً علیه رژیم‌های استبدادی طرفدار آمریکا بود، مورد استقبال رهبران بازیگران منطقه‌ای چون ترکیه و ایران قرار گرفت. (اقبال، مرداد ۱۳۹۱)

تلاش آمریکا برای تغییر خاورمیانه از طریق ارزش‌های «آزادی و دموکراسی» و ساختن «بهار دموکراسی» چیزی جز یک خیال واهی نیست. نخست اینکه، فرهنگ اسلامی ریشه‌های عمیقی در بین مسلمانان دارد و ارزش‌های مسلمانان عمیقاً با ارزش‌های غربی متفاوت است. آمریکا چه از اقدام نظامی استفاده کند و چه قدرت نرم را به کار بگیرد، قادر نخواهد بود فرهنگ اسلامی را که نسل اندر نسل منتقل شده است، به طور کامل تغییر دهد. دوم اینکه، با توجه به احساسات گسترده تنفر از آمریکایی‌ها هیچ فضایی برای نیروهای طرفدار آمریکا وجود ندارد. پیشبرد اجبارآمیز دموکراسی آمریکایی به عواقب فاجعه‌باری منجر خواهد شد. تاریخ و واقعیت هر دو این نکته را ثابت کرده‌اند. در دهه ۱۹۷۰ شاه ایران یک حکومت مستبدانه را در کشور پیاده و سیاست خارجی طرفدار آمریکا را دنبال می‌کرد. این امر منجر به تهاجم گسترده فرهنگ غربی شد. در نتیجه، یک انقلاب اسلامی بی‌سابقه پدید آمد و سلطنت سرنگون شد و جمهوری اسلامی تحت رهبری امام خمینی (ره) جایگزین آن شد. بحران الجزایر در دهه ۱۹۹۰ نمونه روشن‌تری است. در دسامبر ۱۹۹۱، الجزایر از تکثرگرایی سیاسی غربی و نظام چندحزبی پیروی و اولین انتخابات عمومی خود را برگزار کرد. در نتیجه، حزب مذهبی «جبهه نجات اسلامی» که طرفدار افراط‌گرایی است، برنده شد. سرانجام، ارتش الجزایر مداخله کرد و تمام کشور به آشوب کشیده شد. منازعه بین حکومت الجزایر و سازمان‌های افراط‌گرای اسلامی تا امروز ادامه دارد. (کوانگی، ۱۳۸۷)

به طور کلی باید بیان داشت در پی شکل‌گیری تحولات جهان عرب، آمریکا با حمایت از این تحولات در چارچوب ممانعت از رادیکالیزه شدن آن سعی کرد این تحولات را در «کشورهای

دوست و متحد خود» با هدف حفظ ساختارهای امنیتی و نظامی این کشورها و در «کشورهای غیردوست» با هدف نابودی ساختارهای امنیتی و نظامی این کشورها، مدیریت کند. ویژگی اصلی تحولات جهان عرب که از اواخر دسامبر ۲۰۱۰ کشورهای متعدد عرب را درنوردید، ماهیت بومی و اجتماعی این جنبش‌ها می‌باشد. تمامی این جنبش‌ها متأثر از خصلت‌های سیاسی، معادلات فرهنگی و مؤلفه‌های اقتصادی مستقر در بدنه جامعه بودند. یعنی عوامل بیرونی نبودند که حیات‌بخش این جنبش‌ها محسوب شوند، بلکه ظرفیت‌های کاملاً بومی بودند که آنها را ممکن ساختند. از تونس تا لیبی از مصر تا بحرین، بنیادهای داخلی که ریشه در تاریخ و هویت این جوامع دارند، ستون‌های رفیع جنبش‌ها را بنا ساختند.

آمریکایی‌ها که خاورمیانه عربی را جزو محوری‌ترین مناطق جغرافیایی در راهبرد کلان خود در مقطع زمانی کنونی محسوب می‌کنند، به یکباره با این واقعیت مواجه شدند که منطقه درگیر تنش‌های وسیع و بنیان‌برافکن اجتماعی شده است. آمریکایی‌ها در چارچوب این منطق با موضوع برخورد کردند که هرچند آنان نقشی در حیات یافتن این جنبش‌ها نداشته‌اند، اما باید این فضای شکل گرفته را به‌گونه‌ای مدیریت کنند که فزون‌ترین منفعت را برای آنان و دوستان منطقه‌ای و بیشترین هزینه را برای دشمنان منطقه‌ای آمریکا پدید آورد. این منطق، آمریکا را به سوی مدیریت دوگانه بحران‌های شکل گرفته سوق داد. آمریکا با کشورهای دوست و یا متحد این کشور و غرب که مواجه با بحران شدند، به مانند دوران جنگ سرد به سیاست انفعالی روی نیاورد و تظاهرکنندگان را نفی نکرد و به صرف حفظ ثبات و حمایت از رهبران دوست، مدیریت بحران‌ها را طراحی نکرد. آمریکا جنبش‌های اجتماعی در کشورهای دوست و متحد خود را در چارچوب ممانعت از رادیکالیزه شدن جنبش‌ها مدیریت کرد. آمریکا با حمایت مستقیم و آشکار از جنبش‌های اجتماعی در کشورهای دوست و متحد خود، از رهبران این کشورها تقاضا کرد به خواست تظاهرکنندگان جواب دهند و از قدرت کناره‌گیری کنند. خروج صاحبان قدرت منجر به این شد که تظاهرکنندگان خود را پیروز فرض کنند و خواست‌های دیگر را پی نگیرند و به‌جای تظاهرکنندگان در خیابان‌ها، نخبگان حاکم و نخبگان معارض به صحنه وارد شوند و تعامل‌های داخلی سیاسی شروع شود که مطرح‌ترین نمونه همانا مصر است. (دهشیار، آبان ۱۳۹۱: ۲)

هرچند این تحولات به صف بندی میان کشورهای منطقه دامن زده است، اما به اعتقاد بسیاری از کارشناسان، ناتوانی آمریکا و متحدانش در کاهش نقش ایران در منطقه و انجام تغییرات دلخواه خود، به ویژه در قبال سوریه و در مرتبه کمتری درباره عراق، نشان از کاهش نفوذ و اثرگذاری جدی این کشور بر موازنه قدرت در منطقه و ناکامی در شکل دهی به نظم مورد نظر خود در خاورمیانه دارد. (Kenneth M. Pollack, 2012: 2)

از سوی دیگر قدرت‌های فرامنطقه‌ای نیز برای گسترش نفوذ منطقه‌ای خود تلاش خواهند کرد تا نوع جدیدی از توازن قوا را در منطقه حاکم کنند که تنها برنده آن غرب و آمریکا نباشد. باید گفت آنچه که اکنون به عنوان درگیری و جنگ در سوریه جریان دارد، در واقع تلاشی است که به نیابت از قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای برای برقراری یک توازن جدید قدرت در منطقه و جهان صورت می‌گیرد. آمریکا در راهبرد خود در سیاست خارجی همواره به اصل توازن قوا به عنوان یک اصل مهم برای منافع خود در منطقه از جمله تضمین جریان آزاد نفت و انرژی و حفظ امنیت اسرائیل نگاه کرده است. بنابراین یکی از عناصر اصلی راهبرد کلان آمریکا در منطقه خاورمیانه بعد از بروز انقلاب‌های عربی حفظ توازن قوا و به نوعی تسلط بر معادلات منطقه است. (اقبال، مرداد ۱۳۹۱)

امروزه به دلیل روابط نزدیک آمریکا با اسرائیل و عربستان سعودی، این کشور نیز در مظان اتهام مشارکت و همراهی در اقدامات آنها قرار دارد. بسیاری، آمریکا را در جنایات و اعمال خشونت‌بار اسرائیل علیه فلسطینیان مسئول می‌دانند، و تا حد زیادی از آمریکا به این دلیل که از متحدان نزدیک این رژیم اشغالگر است، انتقاد می‌کنند. در واقع روابط ویژه با این دو بازیگر، باعث کاهش نفوذ ایالات متحده در میان سایر دوستان و متحدانش شده است. در شرایطی که نفوذ آمریکا رو به کاهش است، آغاز گفتگوهای مستقیم با ایران در موضوع هسته‌ای و اقدام به از سرگیری روابط می‌تواند راهبرد مناسبی برای تقویت نفوذ این کشور باشد؛ زیرا دو کشور می‌توانند برای هم متحدان خوبی باشند. همکاری نزدیک آنها در افغانستان این مسئله را اثبات می‌کند. اما مشکلات ایران و آمریکا تنها به روابط متقابل محدود نمی‌شود و می‌بایست دو کشور به متحدانشان هم پاسخگو باشند. به هر صورت ایالات متحده، متحدین منطقه‌ای خود را تنها نخواهد گذاشت و به تعهداتش به صورت نسبی پایبند خواهد بود، اما باید کانال جدیدی برای ارتباط با ایران بگشاید. ارتباط با ایران دو مزیت برای

این کشور خواهد داشت: نخست، نفوذ منطقه‌ای ایالات متحده را افزایش خواهد داد؛ و دوم، از تدریجی‌ها و افراطی‌گری اسرائیل و عربستان سعودی در منطقه جلوگیری خواهد شد و به‌نوعی به ایجاد توازن قدرت در منطقه کمک خواهد کرد. (عزیزی، بهمن ۱۳۹۲)

علاوه بر این باید به این نکته نیز اشاره کرد که آمریکایی‌ها تلاش می‌کنند تا همچون گذشته از آنچه که در منطقه به‌طور طبیعی پدید آمده است، در جهت منافع راهبردی خود استفاده کنند. راهبرد آمریکایی‌ها در دهه‌های گذشته همواره مبتنی بر استفاده از تحول صورت گرفته در معادلات قدرت در خاورمیانه به‌نفع خود و دوستان منطقه‌ای این کشور و به ضرر دولت‌های مخالف منطقه‌ای و دولت‌های رقیب فرامنطقه‌ای خود بوده است. سیاستمداران آمریکایی به‌خوبی به این نکته پی برده‌اند که با پیروزی این انقلاب‌ها بدون تردید «گروه‌های اسلام‌گرا» تنها گزینه جایگزین رژیم‌های کنونی در جهان عرب هستند. آمریکایی‌ها با شناختی که از پیشینه گروه‌های اسلام‌گرا در خاورمیانه دارند، به‌خوبی درک می‌کنند که اسلام‌گراها در هر گونه معادله سیاسی پس از این انقلاب‌ها از جایگاه خاصی برخوردار هستند. (اقبال، اردیبهشت ۱۳۹۱)

اما آنچه برای آمریکا مطرح است، این نکته ظریف می‌باشد که هزینه‌ها می‌بایستی در شکل حداقل و به کمترین میزان باشند. برای اینکه این هزینه‌ها قابل مدیریت و هدایت جلوه کند، ضرورت برای آمریکا به‌وجود آمده که مبانی اعتقادی و ارزشی در منطقه خاورمیانه از پایه و اساس دگرگون شود. این سیاست که در طی بیش از دو دهه اخیر دنبال شده با توجه به شرایط بین‌المللی، شرایط داخل آمریکا، واقعیات روز در منطقه، ظرفیت‌ها و توانمندی‌های در دسترس و مجموعه‌ای دیگر از واقعیات، از طریق خط‌مشی‌ها و شیوه‌های گوناگون و با شدت و حدت متمایز دنبال شده‌اند. استفاده از قدرت نظامی به‌طور یک‌جانبه، تجاوز نظامی با استناد به مجوز سازمان ملل، به‌کارگیری اهرم‌های اقتصادی، تکیه بر بازی‌های سیاسی و جهت دادن خاص به توانمندی‌های رسانه‌ای در طول این سال‌ها در راستای هدف تضعیف و به حاشیه راندن ارزش‌های بومی منطقه از شیوه‌های متداول بوده‌اند. آمریکا چون دغدغه‌گریزناپذیر بودن حفظ ثبات در منطقه را ندارد و نگران این نیست که بازیگر بزرگ دیگری به بهره‌برداری از شرایط بپردازد، از پدیداری بحران‌های متفاوت و متعدد در منطقه نگرانی ندارد. آمریکا وقوف کامل به این نکته دارد

که بحران‌ها در بلندمدت، انرژی اجتماعی، کارآمدی سیاسی، پویایی فرهنگی، انسجام ملی و منابع اقتصادی در منطقه را به هرز می‌برد و به پدیداری انحطاط در آن می‌انجامد. در یک چنین فضایی است که فرصت برای آمریکا ایجاد می‌شود که با به‌کارگیری تمام توانمندی‌هایش، اشاعه ارزش‌های مورد نظر خود را پی بگیرد. هرچه آمریکا در این رابطه به دستاوردهای بیشتری دست یابد، به همان نسبت شاهد تقویت نظم مورد نظر این کشور می‌شویم. نادیده انگاشتن ارزش‌های مورد نظر آمریکا به جهت مقبولیت و کارآمدی ارزش‌های بومی به معنای ناکامی این کشور در استقرار نظم مورد نظر و هم‌زمان ایجاد هزینه‌های فراوان سیاسی، اقتصادی نظامی برای امریکاست و این محققاً آن چیزی نیست که آمریکا می‌خواهد. (دهشیر، خرداد ۱۳۹۱)

چالش هسته‌ای ایران و آمریکا

به نظر می‌رسد عمده‌ترین چالش بزرگ آمریکا در خاورمیانه بر سر توافق هسته‌ای با جمهوری اسلامی ایران باشد. در صورتی که آمریکا تحت فشارهای داخلی و منطقه‌ای در پرونده هسته‌ای ایران بار دیگر به تشدید تحریم‌ها و شکست مذاکرات تن دهد، موقعیت این کشور به طور کلی در خاورمیانه تضعیف خواهد شد، اما اگر بر سنگ‌اندازی‌ها و شرط‌گذاری‌های هم‌پیمانان خود فائق آید، می‌تواند آن را به‌عنوان یک دستاورد موفق در سیاست خاورمیانه‌ای ارایه دهد. جمهوری اسلامی ایران در خصوص پرونده هسته‌ای مواضع روشنی دارد، اگرچه تندروری‌های برخی کشورهای منطقه بر سر مسائل سوریه، بحرین و عراق دامنه بحران را گسترده می‌کند، اما در صورتی که تندروری‌های برخی قدرت‌های غربی و برخی کشورهای منطقه به پرونده هسته‌ای کشانده شود، بیش از آنکه برای جمهوری اسلامی ایران دردسرساز باشد اعتبار آمریکا در میان دوستان منطقه‌ای‌اش خدشه‌دار خواهد شد. (موسوی، ۱۳۹۲)

دولت اواما با اذعان به اینکه مذاکره و استفاده از ابزار دیپلماسی تنها راه برای حل موضوع هسته‌ای ایران است، سعی در اقناع مخالفان مذاکره با ایران دارد. «ما با توافق موقت، طرح اقدام مشترک ژنو را شروع کردیم. این توافق موقت از طریق دیپلماتیک به چیزی رسید که تحریم به تنهایی نتوانست آن را انجام بدهد یا نمی‌تواند انجام دهد.» (کری، ۱۳۹۴)

آمریکایی‌ها با توجه به ناکارآمدی تحریم‌ها در تحقق آنچه توقف حرکت ایران به سوی سلاح هسته‌ای عنوان می‌کردند، وارد مذاکره با ایران شدند. «ما باید با حقیقت روشن نیز روبه‌رو شویم. تحریم‌ها به تنهایی موجب نمی‌شود که کار انجام شود و حتی به انجام دادن آن نزدیک شویم. این تحریم‌ها علاوه بر اینکه نتوانست تلاش خستگی‌ناپذیر ایران برای توانایی تسلیحات هسته‌ای را متوقف کند، بلکه حتی نتوانست آن را کند.» (کری، ۱۳۹۴) البته دولت آمریکا نیز همانند ایران به نتیجه رسیدن مذاکرات را به‌معنای پایان اختلافات ایران و آمریکا ارزیابی نکرده‌اند. «هیچ چیز در این توافق مانع نمی‌شود که ما به تلاش‌های نیرومندان خود در مقابله با تروریسم، دست‌نشانده‌های ترور و فعالیت‌های بی‌ثبات‌کننده در منطقه ادامه ندهیم. ما در این نقطه روابط خود را با ایران عادی نمی‌کنیم. کاری که الان می‌کنیم این است که یکی از مشکلات سرنوشت‌ساز - یعنی دستیابی آنها به بمب هسته‌ای - را حل می‌کنیم و آن را از میان برمی‌داریم. اما تحریم‌های خودمان را که به علت سوابق حقوق بشری و تروریسم برقرار شده است، حفظ می‌کنیم. این تحریم‌ها لغو نمی‌شوند. ما نه تنها قادریم تحریم‌های خود را ادامه دهیم، بلکه می‌توانیم تحریم‌های سازمان ملل را نیز که از تحریم‌های هسته‌ای مجزا هستند و به ارسال سلاح از سوی ایران به حزب‌الله و دیگر سازمان‌های تروریستی مربوط می‌شود، حفظ کنیم.» (Obama, 2015)

استقلال انرژی آمریکا، آثار ژئوپلیتیک و خاورمیانه‌ای آن

از زمان جنگ سال ۱۹۷۳ و تحریم نفتی اعراب، همواره موضوع استقلال آمریکا از واردات انرژی یکی از مباحث اصلی مورد مناقشه در این کشور بوده است. این وضعیت در چندسال گذشته که آمریکا بیشتر از آنچه برآورد می‌شد از ذخایر نفت و گازش برداشت کرد، بسیار بیشتر مطرح شده است؛ به طوری که برخی برآورد کرده‌اند که آمریکا در آینده می‌تواند یک صادرکننده انرژی شود. بسیاری بر این نظرند که برای برآورد دقیق از ماهیت واقعی وابستگی آمریکا به واردات انرژی باید میزان واردات نفت و دیگر منابع انرژی آمریکا از اروپا، آسیا و خلیج فارس و همچنین منابع انرژی این کشور به‌طور هم‌زمان مورد بررسی قرار گیرد. (H. Cordesman, 2012: 2)

وابستگی ایالات متحده به نفت چالش‌های اقتصادی و امنیتی بسیار زیادی را برای این کشور به‌همراه

داشته است. وابستگی وسایل مدرن به نفت، افزایش خطرات ناشی از تروریسم، کاهش همبستگی جهانی برای مقابله با افزایش ناگهانی قیمت نفت، گرم شدن تدریجی کره زمین از جمله تهدیدات ناشی از وابستگی به نفت است. علاوه بر این افزایش قیمت نفت خاورمیانه به برخی از دولت‌های این منطقه کمک خواهد نمود که گروه‌های تروریستی را تقویت نمایند. (Sandalow, 5: 2008)

ایالات متحده آمریکا برنامه‌ریزی‌های بلندمدتی را برای استقلال انرژی از منطقه خاورمیانه انجام داده‌اند. آمریکایی‌ها از هم‌اینک مزایای اقتصادی این شکوفایی بزرگ را - از جمله شامل کاهش کسری تجاری کشور و کاهش برون‌ده کربن در محیط‌زیست - شاهد هستند، اما برای درک اینکه این رنسانس انرژی چگونه بر محیط‌زیست استراتژیک آمریکا تاثیر خواهد گذاشت، هنوز کمی زود است و البته جای تعجب نیست که بسیاری از حالا واقعیت را با آرزو و خواسته خود اشتباه می‌گیرند، به این صورت که امیدوارند تولید بیشتر انرژی در داخل کشور موجب شود آمریکا از جو سیاسی و اقتصادی بی‌ثبات خاورمیانه دور بماند. ابتدا با واقعیات شروع کنیم. تحول قابل توجه تولید صنعتی گاز از سنگی به نام شیل به این معناست آمریکا دیگر نه تنها شاهد افزایش و رشد واردات گاز طبیعی طی دهه‌های آینده نخواهد بود، بلکه این ظرفیت را دارد که نیازهای خودش را برآورده کند و حتی احتمالا به صادرات انرژی نیز بپردازد. افزایش در تولید نفت در آمریکا و کانادا به یک نسبت بوده است؛ به گزارش سیتی گروپ، بسیاری از تحلیلگران، استقلال آمریکای شمالی را در زمینه انرژی تا سال ۲۰۲۰ پیش‌بینی می‌کنند. (ال اوسالیوان، ۱۳۹۲)

امروزه بحث گاز شیل و نفت متراکم یا همان نفت شیل از موضوعاتی است که شکل بازی را در عرصه انرژی دنیا تغییر داده و این ادعا وجود دارد که آمریکا به خاطر در اختیار داشتن فناوری استخراج تجاری این نوع نفت و گاز و بهره‌مندی از منابع عظیم نفت و گاز شیل در نقاط مختلف خاک خود، نه تنها چشم‌انداز اقتصادی مثبتی را برای خود رقم زده است، بلکه می‌رود تا مناسبات انرژی دنیا را تغییر دهد و تاثیرات امنیتی، سیاسی و اقتصادی مهمی را برجای گذارد. مستند جدی این ادعا گزارش آژانس بین‌المللی انرژی در ۱۴ مه ۲۰۱۳ است. براساس آمارهای آژانس بین‌المللی انرژی، میزان تقاضا برای نفت خام در جهان در سال ۲۰۱۸ با رشدی هشت درصدی به هفت میلیون بشکه در روز خواهد رسید. پیش‌بینی می‌شود که با فراگیرتر شدن بهره‌گیری از این فناوری، ظرفیت

تولید نفت در آمریکا از ظرفیت تولید عربستان هم بیشتر شود. گفته می‌شود تا سال ۲۰۱۵، آمریکا از روسیه که اکنون بزرگ‌ترین تولیدکننده غیراوپک نفت در جهان است نیز گوی سبقت را خواهد ربود. نوشتار پیش رو بعد از توضیح اجمالی درباره چిستی گاز و نفت شیل و ارایه چشم‌اندازی از وضعیت این منبع در سبد انرژی ایالات متحده و بیان چالش‌های فراروی آمریکا در استخراج نفت و گاز شیل، به بررسی پیامدهای اقتصادی و ژئوپلیتیکی آن برای دنیا می‌پردازد و برای نشان دادن تاثیرات احتمالی آن بر ایران، نخست تاثیرات آن را بر منطقه خاورمیانه و اوپک به تصویر می‌کشد و در نهایت، به پیامدهای آن برای ایران می‌پردازد. (احمدی لفورکی، ۱۳۹۲)

علاوه بر این، اگر ایالات متحده مبادرت به صدور گاز طبیعی در ابعاد قابل توجه کند و ملل اروپایی برای ساخت پایانه‌های LNG بیشتری سرمایه‌گذاری کنند، آسیب‌پذیری آنها در برابر فشار سیاسی روسیه در ارتباط با واردات انرژی از این کشور می‌تواند کاهش یابد. ممکن است آنها بتوانند زمانی که تحت فشار قرار می‌گیرند و در مواقع بحرانی مانند بحران سوئز در سال ۱۹۵۶ به آمریکا به‌عنوان کننده انرژی اصلی خود اتکا کنند. ژاپن نیز از تمایل خود برای وارد کردن گاز از آمریکا به‌صراحت پرده برداشته است. واردات گاز از ایالات متحده به توکیو کمک می‌کند تا از وابستگی خود به انرژی هسته‌ای بکاهد بدون آنکه مجبور باشد مقدار بیشتری گاز از بازارهای بی‌ثبات وارد کند. (ال اوسالیوان، ۱۳۹۲)

براساس نظر کارشناسان و تحلیلگران حوزه نفت، افزایش تولید نفت شیل آمریکا یکی از دلایل عمده کاهش قیمت جهانی نفت محسوب می‌شود. توان رقابتی محصولات اروپایی در برابر آمریکا به‌دلیل انرژی ارزان تر در اختیار صنایع آمریکایی کاهش یافته است. صادرات ال ان جی آمریکا به اروپا باعث کاهش نرخ گاز صادرات از دیگر کشورها از جمله روسیه خواهد شد و به اروپا امکان چانه‌زنی بیشتر خواهد داد. علاوه بر این، این کار به‌معنای به چالش کشیدن انحصار گازی روسیه در اروپا و خارج کردن استفاده از ابزار انرژی به‌عنوان ابزار فشار سیاسی بر شرق و مرکز اروپا خواهد بود. البته این در صورتی است که آمریکا تأسیسات صدور ال ان جی را در شرق خاک خود مثلاً در خلیج مکزیک توسعه دهد. در صورت تحقق این امر، اروپا تا حدودی تغییر خواهد کرد و گاز به جای ابزار سیاسی به ابزار اقتصادی صرف برای روسیه تبدیل خواهد شد. در این حالت، از نگاه کارشناسان غربی، کشورهای شرق و مرکز اروپا فرصت بیشتری برای رسیدن به استقلال

واقعی پیدا خواهند کرد. علاوه بر این، خود لهستان منابع انرژی سرشاری از نفت و گاز شیل دارد و می‌تواند موازنه قدرت در مرکز اروپا را از دست آلمان و روسیه خارج سازد. (جعفری، ۱۳۹۴)

بعد از انتشار چشم‌انداز آژانس بین‌المللی انرژی، اداره اطلاعات انرژی ایالات متحده آمریکا (EIA) که از بدنه‌های اصلی وزارت انرژی این کشور می‌باشد، نسخه اولیه چشم‌انداز انرژی این کشور برای سال ۲۰۱۳ را منتشر نمود، این چشم‌انداز وضعیت تولید و مصرف انرژی ایالات متحده را تا افق ۲۰۴۰ میلادی پیش‌بینی نموده است، با توجه به این گزارش در دوره مورد بررسی (تا افق ۲۰۴۰)، نرخ رشد تولید کل انرژی داخلی آمریکا از نرخ رشد مصرف آن سبقت می‌گیرد و این مسئله طبعا موجب کاهش واردات انواع انرژی در این کشور می‌شود، به طوری که میزان وابستگی به انرژی وارداتی از ۱۹ درصد در سال ۲۰۱۱ به ۱۰ درصد در سال ۲۰۳۵ و نه درصد در سال ۲۰۴۰ کاهش خواهد یافت. (حسن تاش، ۱۳۹۲)

این نکته را نباید از نظر دور داشت که، از آنجا که بهای نفت در یک بازار جهانی تعیین می‌شود، هرگونه اختلال و بی‌نظمی در خاورمیانه به سرعت بر اقتصاد ایالات متحده تاثیر خواهد گذاشت. آمریکایی‌ها در سال ۲۰۲۰ ممکن است در صورت افزایش ناگهانی قیمت نفت بخش کمتری از درآمد خود را روانه این منطقه از جهان کنند، اما افزایش قابل توجه در قیمت‌های جهانی ناشی از بی‌ثباتی در خاورمیانه، در حالی که آمریکا می‌کوشد بخش عمده نفت مصرفی خود را از عربستان سعودی تهیه کند، تاثیر مخربی بر اقتصاد آمریکا خواهد داشت. البته این ادعا که منافع ایالات متحده در خاورمیانه همچنان ادامه خواهد داشت، به این معنی نیست که هیچ‌چیزی تغییر نخواهد یافت. (ال اوسالیوان، ۱۳۹۲)

باید توجه داشت که تا سال ۲۰۲۰ ایالات متحده نفت کمتری نسبت به امروز وارد خواهد کرد و احتمالا شاید هیچ نفتی از خاورمیانه وارد آمریکا نشود، هرچند منافع آمریکا همچنان در گروه ثبات این منطقه از جهان خواهد بود، حتی اگر یک قطره نفت نیز از خاورمیانه در ایالات متحده مصرف نشود. سایر منافع آمریکا در خاورمیانه به جز نفت، شامل بحث تروریسم، گسترش سلاح‌های کشتار جمعی، امنیت اسرائیل و رفاه بیش از ۳۰۰ میلیون عرب همچنان در فهرست اولویت‌های واشنگتن خواهد ماند. (ال اوسالیوان، ۱۳۹۲)

به‌طور کلی دو رویکرد نسبت به آثار ژئوپلیتیکی استقلال انرژی آمریکا نسبت به خاورمیانه وجود دارد: نخست اینکه، بسیاری معتقدند ایالات متحده به‌دنبال کاهش و قطع وابستگی انرژی‌اش به منطقه خلیج‌فارس، توجهش به این منطقه رقیق شود و حضورش را در منطقه کاهش دهد و در این‌صورت اهمیت امنیت تنگه‌های استراتژیک هرمز و باب‌المندب و کانال سوئز نیز برای آمریکا کم خواهد شد و متقابلاً مسئله امنیت منطقه برای رشد و توسعه اقتصادی کشورهای آسیایی و به‌خصوص دو کشور چین و هند افزایش خواهد یافت و در این صورت قابل بررسی است که تغییر در منافع و علایق به منطقه خلیج‌فارس و خاورمیانه چه آثاری بر ساختار قدرت و روابط در سطح بین‌المللی و به‌خصوص منطقه خواهد داشت. در نقطه کاملاً مقابل احتمال فوق، بعضی بر این باورند که بی‌نیاز شدن ایالات متحده از نفت و گاز خاورمیانه نه‌تنها موجب کاهش علایق این کشور به منطقه نخواهد شد، بلکه این امر قدرت مانور آمریکا را در منطقه افزایش خواهد داد. در این رابطه باید توجه داشت که سلطه بر مناطق نفت‌خیز جهان و کنترل آبراه‌ها و معابر عبور انرژی، ابزار و اهرم قدرت آمریکا و تفوق این کشور بر رقبای اقتصادی خود است. بنابراین وقتی که ایالات‌متحده خودش از منابع منطقه بی‌نیاز باشد، قدرت مانورش برای فشار بر رقبایی که نیازمند منابع این منطقه هستند بیشتر می‌شود؛ چراکه هر ناامنی در منطقه امنیت انرژی ایالات‌متحده را به‌خطر نخواهد انداخت، بلکه امنیت انرژی رقبا را تهدید خواهد نمود. جالب است که حتی در مورد تجارت گاز نیز، آمریکایی‌ها طرفدار گسترش آن به‌صورت LNG در مقابل خط لوله هستند تا تجارت گاز نیز به‌جای خط لوله بر روی کشتی انتقال پیدا کند و تحت کنترلشان باشد. بنابراین باید دید که این افزایش قدرت مانور آمریکا در منطقه در صورت بی‌نیازی از منابع آن، چه آثاری خواهد داشت. (حسن تاش، ۱۳۹۲)

به بیانی دیگر، درباره پیامدهای تولید نفت و گاز شیل آمریکا برای خاورمیانه به شکل عام و خلیج فارس به شکل خاص، روایت غالب این روزها این است که به‌دلیل بی‌نیازی آمریکا به نفت منطقه، از حضور سیاسی و نظامی چشمگیر این کشور در خاور نزدیک و میانه به‌شدت کاسته خواهد شد. در وضعیت عدم وابستگی آمریکا به نفت منطقه، تنگه هرمز اهمیت خود را دست‌کم برای ایالات متحده از دست خواهد داد و در نهایت ما شاهد تعامل محدود آمریکا با خاورمیانه و کم‌رنگ شدن فزاینده تعهد آن به منطقه خواهیم بود؛ اما ضد روایت قوی‌ای که در این باره وجود

دارد، مبتنی بر این واقعیت است که نفت خلیج فارس قبل از تولید نفت خام شیل در حدود ۱۰ درصد کل نیاز آمریکا را برآورده می‌کرده و چندان جایگاه مهمی در واردات انرژی این کشور نداشته است. در کل، اهمیت نفت خاورمیانه برای اقتصاد و سیاست جهانی بوده که به آمریکا در تعریف منابع راهبردی‌اش کمک کرده تا خود نفت. لذا همین بعد اهمیت خود را حفظ خواهد کرد و در سال‌های آتی به حفظ اهمیت راهبردی خلیج فارس کمک خواهد نمود. (جعفری، ۱۳۹۴)

در سال ۲۰۰۵ قانون سیاست انرژی، افزایش ظرفیت ذخیره‌سازی به سطح یک میلیارد بشکه را متناسب با افزایش واردات نفت ایالات متحده (برای حفظ سطح ۹۰ روز)، مقرر نمود و بر اساس آن مناطق جدیدی هم شناسایی شد، اما این مسئله نهایتاً در سال ۲۰۱۱ در دولت اوباما با استناد به برنامه‌های جدید انرژی و کنترل مصرف و نیز افزایش تولید داخلی و روند کاهش میزان واردات نفت این کشور لغو شد و پیش‌بینی می‌شود حداکثر در طول یک دهه آینده میزان (۷۲۷ میلیون بشکه) ظرفیت موجود برای ۹۰ روز به حد کفایت برسد. باید توجه داشت که در صورت کاهش بیشتر نفت خام وارداتی آمریکا بر اساس چشم‌اندازهایی که بررسی شد، قدرت مانور این کشور در استفاده از ذخایر راهبردی نیز افزایش خواهد یافت. (حسن‌تاش، ۱۳۹۲)

در مورد ایران باید بیان داشت که موارد فوق حوزه اقتصادی را دربر می‌گیرد و تا تحقق تاثیرات جدی آن ممکن است تا یک دهه به زمان نیاز باشد، اما در حوزه ژئوپلیتیکی به‌نظر می‌رسد پیامد نفت و گاز شیل برای ایران فوری‌تر بوده و توانایی مدیریت بازار نفت و جلوگیری از بروز شوک نفتی به‌واسطه تولید نفت و گاز شیل، یکی از عناصری بوده که به آمریکا فرصت داد تا از سال ۲۰۰۸ به این سو تحریم نفتی ایران را در دستور کار خود قرار دهد. در واقع، افزایش تولید نفت در آمریکا در دو سال گذشته و فراهم آمدن امکان برای آمریکا برای کاستن از سهم خود در عرصه تقاضای جهانی، باعث شد تا کمبود نفت ایران در بازار احساس نشود و تحریم نفت ایران به‌عنوان گزینه‌ای مؤثر مطرح گردد. به‌نظر می‌رسد در بلندمدت منافع ایران پیرو پیامدهای جهانی نفت و پیامدهای منطقه‌ای آن به شکل مستقیم و غیرمستقیم تحت تاثیر قرار گیرد. برای مثال، تاثیر تحول مذکور بر امنیت انرژی در دنیا، تاثیر آن بر روابط چین با آمریکا، تاثیر آن بر روابط آمریکا با عربستان، تاثیر آن بر ژئوپلیتیک اروپا، و موارد متعددی از این دست، بر جایگاه ایران در منطقه و سیاست‌های آن

تاثیر جدی برجا خواهد گذاشت. (احمدی لفورکی، ۱۳۹۲)

در حوزه گازی نیز به دلیل اینکه تجارت گاز بیشتر منطقه‌ای است تا جهانی، آسیب‌پذیری ایران از توسعه گاز شیل آمریکا کمتر به نظر می‌رسد. با توجه به ظرفیت بسیار پایین ایران در تولید ال‌ان‌جی و عدم ایفای نقش در بازار جهانی این محصول، تهدید منافع ایران در حوزه صادرات گاز فقط زمانی محقق خواهد شد که ایران در آینده سهم بزرگی به واسطه خطوط لوله در گاز اروپا پیدا کند و صادرات ال‌ان‌جی آمریکا بازار آن را تهدید نماید. بنابراین، روسیه با توجه به داشتن چنین نقشی در اروپا، تهدید به مراتب جدی‌تر و مستقیم‌تری را از گاز شیل آمریکا و صادرات ال‌ان‌جی آن به اروپا احساس خواهد کرد تا ایران. به هر حال، به نظر می‌رسد ایران تاکنون در زمینه نفت و گاز شیل سیاست مشخصی را اتخاذ نکرده و مواضع آن با اهداف درازمدتش در حوزه انرژی در تضاد قرار دارد. (احمدی لفورکی، ۱۳۹۲)

آمریکا و نظم آتی خاورمیانه

می‌توان گفت تحولات بیداری اسلامی بر دامنه تغییرات در موازنه قدرت در سطح جهانی و منطقه‌ای تأثیرات عمیقی را برجای گذاشته و به مجموعه‌ای از تحولات نظام بین‌الملل شتاب بیشتری بخشیده است. در حالی که ایالات متحده آمریکا در سال‌های اخیر، به سبب افزایش مشکلات مالی و اقتصادی در این کشور و تسری آن به اقتصاد جهانی، با چالشی جدی در حوزه اقتصادی پس از جنگ جهانی اول مواجه شده و رشد قدرت‌های جدید در سطوح منطقه‌ای و جهانی، عرصه را برای تصمیم‌سازی و تعقیب سیاست‌های یک‌جانبه آمریکا دشوار یا غیرممکن ساخته است. در این وضعیت، تحولات بیداری اسلامی در خاورمیانه بر دامنه مشکلات این کشور افزوده است. بیداری اسلامی و تحولات داخلی صورت گرفته در بسیاری از کشورهای منطقه عرصه را برای پیش‌بینی، اعمال نفوذ و مدیریت سیاست‌ها توسط آمریکا کاهش داده است؛ به نحوی که امروز در خاورمیانه بسیاری از تحولات فارغ از پیش‌بینی یا اعمال نفوذ این کشور در حال شکل‌گیری است. (Friedman, 2011: 3)

در سطح منطقه‌ای، بیداری اسلامی بیش از هر زمان دیگری موازنه قدرت در خاورمیانه را

دستخوش تغییر و دگرگونی کرده است. در حالی که تضعیف ایران به‌عنوان اصلی‌ترین قدرت در محور سازش مورد توجه آمریکا و متحدان منطقه‌ای آن بود، بیداری اسلامی بسیاری از کشورهای محور سازش را با چالش‌های جدید داخلی مواجه نموده و از توان آنها برای افزایش فشار بر محور مقاومت کاسته است. (فرازی، ۱۳۹۱)

اوباما با تأکید بر دموکراسی مد نظر آمریکا نظم آتی خاورمیانه و اصلاحات ناظر به این منطقه را ترسیم کرده است. «ما در انتظار همکاری با تمام کسانی که خواهان یک دموکراسی واقعی و جامع هستند، هستیم. آنچه ما با آن مخالفت می‌کنیم، تلاش هر گروهی برای محدود ساختن حقوق دیگران و حفظ قدرت از طریق تهدید و نه رضایت مردم است؛ زیرا دموکراسی تنها وابسته به رأی‌گیری نیست، بلکه وابسته به نهادهای قوی و پاسخگو و احترام برای حقوق اقلیت‌ها نیز است. اکنون، در حالی که ما اصلاحات سیاسی را ترویج می‌کنیم، در حالی که حقوق بشر را در منطقه ترویج می‌کنیم، نمی‌توانیم تلاش‌هایمان را در این مقطع متوقف سازیم. پس راه‌کار دیگری که می‌توانیم برای حمایت از تحولات مثبت در منطقه به‌کار گیریم، تلاش برای پیشبرد توسعه اقتصادی در کشورهایی است که در حال‌گذار به سوی دموکراسی هستند.» (اوباما، ۲۰۱۱)

در مجموع باید بیان داشت ایران دریافته است نظم جدید مورد نظر حاکم بر خاورمیانه توسط آمریکا مبتنی بر ایجاد توازن قوا و جلوگیری از ایجاد یک ابرقدرت منطقه‌ای است. جمهوری اسلامی ایران سعی در هوشمندانه کردن سیاست راهبردی خود نسبت به سیاست‌های جدید خاورمیانه‌ای آمریکا نموده است. به‌عبارت دیگر، آمریکا در تلاش است با کمک قدرت‌های منطقه به‌طور موازی از قدرت گرفتن بیش از حد یکی و تضعیف دیگری جلوگیری نماید و از این طریق اهداف سیاسی و اقتصادی خود را در این منطقه دنبال کند. از این روست که برخلاف گذشته گاهی نسبت به سیاست‌های هم‌پیمانان گذشته خود مانند کشورهای عربی منطقه به‌خصوص عربستان نگاه انتقادی دارد. (جدول شماره یک)

نتیجه‌گیری

در مجموع می‌توان گفت بر اساس سیاست جدید و نقاط تأکید در راهبرد بلندمدت آمریکا در خاورمیانه این منطقه دیگر اولویت اول آمریکا نخواهد بود. به‌عبارت دیگر، مناطق استراتژیک دیگری

در جهان هستند که نگاه آمریکا را به خود جلب کرده است. در این میان، منطقه آسیای شرقی در ابعاد اقتصادی، سیاسی، امنیتی و ... برای آمریکا اهمیت ویژه‌ای یافته است. از طرفی تمایل به نزدیکی با ایران جهت مبارزه با افراط‌گرایی یا چنان‌که در ادبیات سیاسی غرب گفته می‌شود، جهادیسیم و هماهنگی تلویحی با ایران برای کنترل و مدیریت بحران‌های منطقه‌ای دیگر هدف جدید آمریکا قلمداد می‌شود. آمریکا دریافته است که افراط‌گرایی در خاورمیانه فضای مناسبی برای مانور آمریکا نخواهد بود، حتی در یک نگاه واقع‌گرایانه صرف گروه‌های افراطی که زمانی حتی مورد حمایت آمریکا واقع شده‌اند تا زمانی عنصر مطلوب آمریکا جهت نقش‌آفرینی محسوب می‌شوند که قابل پیش‌بینی و کنترل باشد. گروه‌های رادیکالی که قابلیت مدیریت توسط آمریکا را نداشته باشند، در بلندمدت برای آمریکا دردسرساز خواهند شد و فضای ناامن و غیرقابل پیش‌بینی حاکم بر خاورمیانه بستر مناسبی برای به فعلیت رساندن توازن قوا در خاورمیانه مدنظر آمریکا، نمی‌باشد. به همین دلیل حمایت از تغییر رژیم‌های فرتوت سلطنتی منطقه و تبدیل آنها به جمهوری‌های شبه‌دموکراتیک که تمایل به رابطه نزدیک با غرب داشته باشند، از اولویت‌های سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا محسوب می‌شود. جلوگیری از افزایش قدرت بیش از حد عربستان در جهت ایجاد نوعی توازن قدرت در خاورمیانه و عدم پی‌گیری حمایت مطلق از تمامی خواسته‌های رژیم اسرائیل از دیگر سیاست‌های جدید خاورمیانه‌ای آمریکا می‌باشد. عدم درگیری در جنگی دیگر در خاورمیانه، البته در صورتی که خطر جدی منافع ملی آمریکا را تهدید نکند، از دیگر اولویت‌های آمریکا در این منطقه محسوب می‌شود. دیگر اینکه، استفاده گسترده از روش‌های نرم‌افزاری و به‌کارگیری قدرت نرم به جای قدرت سخت برای ادامه نفوذ آمریکا در خاورمیانه نظیر روش‌های اقتصادی، جنگ سایبری و تهاجم فرهنگی و ... اهمیت ویژه‌ای برای آمریکا پیدا کرده است. (صفوی، آذر ۱۳۹۲)

به‌عبارت دیگر، آمریکا بر اساس محاسبه هزینه و فایده که نسبت به خاورمیانه پیدا کرده و با توجه به هزینه‌هایی که این منطقه به‌خصوص پس از جنگ سرد و با شرکت آمریکا در چندین جنگ در این حوزه به این کشور تحمیل کرده است، خاورمیانه را از اولویت سیاسی و اقتصادی خود خارج کرده و نگاه آمریکا به مناطق دیگری از جهان همانند آسیای شرقی، آمریکای لاتین و ... معطوف شده است. از این حیث آمریکا نگاهی منفی نسبت به حرکت‌های افراطی‌گرایی در منطقه

پیدا کرده است و سعی در ایجاد اجماع منطقه‌ای برای تضعیف نیروهای رادیکال فعال در خاورمیانه دارد و در چارچوب سیاست اعلامی دموکراسی‌سازی در منطقه، به سیاست اعمالی ایجاد یا تقویت رژیم‌های هم‌سو در منطقه به نام حمایت از فعالیت‌های آزادی‌خواهانه می‌پردازد و در این مسیر تلاش دارد تا از درگیر شدن در یک جنگ تازه که هزینه‌های سیاسی و اقتصادی جدیدی به آمریکا تحمیل کند، خودداری نماید. آمریکا سیاست‌های جدید خویش را برای پیشبرد منافع ملی این کشور در این منطقه بیشتر مبتنی بر ابزارهای قدرت نرم، استفاده از قدرت هوشمند و سازوکارهای دیپلماتیک قرار داده است تا از این مجرا، هم از هزینه‌های ناشی از تعقیب منافع خود در خاورمیانه بکاهد و هم دستاوردهای سیاسی، اقتصادی و امنیتی خود را افزایش دهد.

جدول یک. بررسی مقایسه‌ای رویکرد آمریکا نسبت به خاورمیانه در دوران اوپاما و پیش از آن

۱۰۹

دوران اوپاما	قبل از اوپاما	رویکرد
قدرت هوشمند	قدرت سخت	نقطه اتکای عملکرد سیاست خارجی آمریکا نسبت به خاورمیانه
کنترل و مدیریت جنبش‌ها	مخالفت و سرکوب	رویکرد نسبت به جنبش‌های اسلامی
تلاش برای مدیریت تحولات خاورمیانه به منظور چرخش اولویت اول آمریکا به شرق آسیا	اولویت اول آمریکا	اهمیت استراتژیک خاورمیانه
کاهش اهمیت استراتژیک منابع انرژی خاورمیانه برای آمریکا به دلیل اتکا به ذخایر راهبردی درون‌زا	اهمیت استراتژیک منابع انرژی خاورمیانه برای آمریکا	مساله انرژی
قائل به نوعی توازن با ثبات قدرت در منطقه و عدم قدرت‌گیری بیش از حد یک قدرت منطقه‌ای	مبتنی بر قدرت‌گیری متحدین آمریکا در خاورمیانه همانند اسرائیل و عربستان	توزیع قدرت در خاورمیانه
دیپلماسی و مذاکره مبتنی بر چانه زنی	امنیتی کردن پرونده هسته‌ای و رویکرد تهاجمی	نحوه برخورد با پرونده هسته‌ای ایران
توجه فزاینده به دیپلماسی عمومی	توجه بیش از حد به دیپلماسی اجبار	ابزارهای اعمالی در سیاست خارجی
امنیت اسرائیل همراه با ملاحظات راهبردی خاورمیانه‌ای	بی‌قید و شرط امنیت اسرائیل	امنیت اسرائیل

منابع و یادداشت‌ها:

۱. احمدی لفورکی، بهزاد (۱۳۹۲)، «نفت و گاز شیل آمریکا و پیامدهای ژئوپلیتیکی آن»، انتشارات موسسه ابرار معاصر تهران، بولتن تحقیق و پژوهش، قابل دسترسی در:
http://www.tisri.org/default_1617.aspx
۲. اقبال، اسماعیل (اردیبهشت ۱۳۹۱)، «راهبرد آمریکا در قبال انقلاب‌های عربی»، پژوهشکده مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
۳. اقبال، اسماعیل (مرداد ۱۳۹۱)، «انقلاب‌های عربی و استراتژی آمریکا در حفظ توازن قوا»، پژوهشکده مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
۴. ال اوسالیوان، مگان (۱۳۹۲)، «استقلال انرژی قدرت نمی‌آورد»، ترجمه حمیدرضا خطیبی، ۱۳۹۲، قابل دسترسی در:
<http://www.hamshahronline.ir/details/225795/Economy/energy>
۵. اوباما، باراک (۱۳۹۳)، «سخنان اوباما در خصوص مناقشه صلح خاورمیانه»، قابل دسترسی در:
<http://www.irdiplomacy.ir/fa/page/1914860>
۶. اوباما، باراک (۲۰۱۱)، «متن کامل سخنان اوباما درباره تحولات خاورمیانه»، قابل دسترسی در:
<http://www.fardanews.com/fa/news/148324>
۷. صفوی، سید سلمان (آذر ۱۳۹۲)، «تغییر استراتژی آمریکا در خاورمیانه»، قابل دسترسی در:
http://peace_ipsc.org/fa/tag
۸. جعفری، سمانه (۱۳۹۴)، «پیامدهای ژئواکونومیکی و ژئوپلیتیکی نفت و گاز شیل»، قابل دسترسی در:
<http://www.payampetro.ir/fa/newsagency/11380>
۹. حسن تاش، غلامرضا (۱۳۹۲)، استقلال انرژی آمریکا و آثار ژئوپلیتیک آن، قابل دسترسی در:
http://www.donya_e_eqtesad.com/news/730447/
۱۰. حسینی، حسن (۱۳۸۳)، *طرح خاورمیانه بزرگ‌تر، القاعده و قاعده در راهبرد امنیت ملی آمریکا*، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران
۱۱. دهشیار، حسین (آبان ۱۳۹۱)، «آمریکا و تحولات عربی»، پژوهشکده مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
۱۲. دهشیار، حسین (خرداد ۱۳۹۱)، «خاورمیانه: خطر استراتژیک برای آمریکا»، پژوهشکده مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
۱۳. دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال و مهدی فرازی (۱۳۹۱)، «بیداری اسلامی و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران»، *فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی*، سال نهم، شماره ۲۸.
۱۴. سلیمانی پورلک، فاطمه (۱۳۸۹)، «قدرت نرم در استراتژی خاورمیانه‌ای آمریکا»، تهران: *فصلنامه‌های پژوهشکده تحقیقات راهبردی، چاپ اول*.
۱۵. کری، جان (۱۳۹۴)، «پایگاه مطالعات استراتژیک برنامه هسته‌ای ایران»، قابل دسترسی در:
<http://irannuc.ir/content/2701>
۱۶. کوانگی، یائو (۱۳۸۷)، «اصلاحات در کشورهای عربی و توسعه روابط چین و اعراب»، ترجمه ایوب کریمی، *فصلنامه‌های پژوهشکده تحقیقات راهبردی*، قابل دسترسی در:
<http://www.isrjournals.ir/fa.html>

۱۷. عزیزی، هوشنگ(بهمن ۱۳۹۲)، «پیچیدگی نقش آفرینی ایالات متحده در خاورمیانه»، پژوهشکده مطالعات استراتژیک خاورمیانه.

۱۸. موسوی، سید حسین(آبان ۱۳۹۰)، «سیاست‌های آمریکا در بوته آزمایش منطقی»، قابل دسترسی در:

<http://fa.merc.ir/View/tabid/2223/ArticleId/127>

۱۹. واعظی، محمود(آذر ۱۳۸۸)، «رویکردهای سیاسی - امنیتی آمریکا در خاورمیانه»، گزارش نشست معاونت سیاست خارجی مرکز تحقیقات استراتژیک.

۲۰. ولایتی، علی‌اکبر(۱۳۷۶)، «تاریخ سیاسی جنگ تحمیلی عراق علیه ایران»، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

21. American Enterprise Institute(2004), "Winning Hearts and Minds Information Warfare in the Global War on Terror," American Enterprise Institute December, in: <http://www.aei.org/Cordesman>.

22. Anthony H.(2012), "The Myth or Reality of US Energy Independence," available in: http://csis.org/files/publication/130103_us_energy_indepe

23. Friedman, George(2011), "Syria, Iran and the Balance of Power in the Middle East," 22, dec. 2011, in: <http://www.stratfor.com/weekly/20111121-syria-iran-and-balance-power-middle-east>

24. Gaddis, John Lewis (2004), "Surprise, Security, and the American Experience," MA: Harvard University Press.

25. Gaddis, John Lewis (2004), "Surprise, Security, and the American Experience," Cambridge, MA: Harvard University Press.

26. Gawdat, Bahgat (2007), "Iran and the United States: the Emerging Security Paradigm in the Middle East," Parameters, Summer, Vol. 37, ISS. 2.

27. Obama, Barack(2015), "Rhetorical Abuse over Iran Deal is Troubling," Obama tells Jewish Groups, Sandalow, David B.(2008), "Ending Oil Dependence: Protecting National Security, the Environment and the Economy," in: <http://www.brookings.edu/~media/files/projects/opportuni>

28. Schmit (2012), "Gary Democracy in the Muslim World," in: <http://www.newamericancentury.org>

29. Sharp, Jeremy M.(2009), "U. S. Democracy Promotion in the Middle East: The Islamic Dilemma," CRS Report for Congress, June 15.